

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگردان: ا.م. شیری
۲۰ نومبر ۲۰۲۲

دلایل قوی باید و معنوی



متن سخنرانی یوگنی اسپیتسین، دکتر علوم تاریخ در آستانه صدمین سالگرد تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی

شوروی در آخرین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

کمی بیشتر از یک ماه تا جشن صدمین سالگرد تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بزرگ باقی مانده است. این روز فقط تاریخ ما نیست، تاریخ جهان است. پس قدرت برتر ما چه ارتباطی با این رویداد دارد؟ ما صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتوبر را به طرز شایسته جشن نگریم. این ننگ است! و اکنون، با صحبت در مورد یک سنت خاص، ما متوجه صدمین سالگرد ایجاد یک قدرت بزرگ که زینوویف، فیلسوف روس آن را اوج نه تنها روسیه، بلکه کل تمدن جهان نامید، نمی‌شویم (او به تازگی ۱۰۰ ساله شد).

حالا در خصوص بمب‌ها. در کشور ما، بسیاری از صاحبان قدرت دوست دارند به انواع رویدادهای تاریخی رجوع کنند. آن‌ها رویدادها را یا تحریف می‌کنند، یا اصلاً نمی‌فهمند در مورد چه چیزی صحبت می‌کنند. من سخنرانی گنادی زیوگانوف را با دقت گوش دادم. او کاملاً درست می‌گوید. می‌خواهم تأکید کنم که سرنگونی سلطنت به طور خودکار منجر به فروپاشی امپراتوری روسیه شد. زیرا، کل جمعیت روسیه یا تابع تاج و تخت سلطنتی بودند یا غیرخودی. این بدان معناست که سرنگونی سلطنت به عنوان یک شکل از حکومت به طور خودکار به مرگ یک امپراتوری که حاکم عالی آن امپراتور بود، منجر می‌شود.

این موضوع هیچ ربطی به بلشویک‌ها نداشت. واضح است که هنوز در بهار ۱۹۱۷، شبه‌تشکل‌هایی در مناطق مختلف کشور ظاهر شدند و کارگران با همان دولت موقت معاشقه می‌کردند. به عنوان مثال، مذاکرات بین کرنسکی و شرکاء با

همان استقلال‌طلبان اوکراینی را به خاطر بسپارید... از قضاء موضوع اعطای خودمختاری در داخل جمهوری آینده روسیه نه به روسیه کوچک و نه به پودین، بلکه به اوکراین هم در آنجا مطرح شد!

به خاطر آوردن لاور کورنیلوف، فرمانده کل وقت ارتش روسیه چه کرد. او در جون-جولای ۱۹۱۷ در جبهه، در بخش‌هایی از ارتش رزمنده باقی ماند تا واحدهای نظامی اوکراین را تسلیم کند. اما بعد لنین را به خاطر واگذاری زمین‌های روسیه به اوکراین شوروی سرزنش خواهید کرد؟

حالا یک جنبه مهم دیگر. درباره بمب‌گذاران و تروریست‌ها. بنا به دلایلی، ما ولادیمیر ایلیچ لنین را به عنوان کسی محسوب می‌کنیم که همراه با حزب، در آن شرایط مشخص تاریخی قطعات امپراتوری از هم پاشیده را جمع‌آوری کرد! ما مؤرخان مارکسیست باید دقیقاً از منظر تاریخ به رویدادها بنگریم و نه از بلندای سال‌ها و دهه‌های گذشته. در آن زمان جمع‌آوری قطعات امپراتوری جز از طریق تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی مطلقاً غیرممکن بود و گر نه، ما با یک جنگ داخلی جدید روبه‌رو می‌شد.

وقتی ادعا می‌کنند که لنین در زیر اتحادیه جمهوری‌های شوروی بمب کار گذاشت، برای من یک سؤال مشروع پیش می‌آید: «اگر لنین اینقدر احمق بود، پس شما چرا به همان چنگک آویزان شده‌اید؟» حالا اگر همه واحد ملی عضو فدراسیون روسیه را، مثلاً تاتارستان، باشقیرستان و دیگران را منحل کنید، نتیجه چه خواهد بود؟ غیر از جنگ داخلی؟ اما شما این کار را نمی‌کنید، برای این که عواقب خطرناک آن را درک می‌کنید.

این یعنی لنین با تشکیل اتحادیه جمهوری‌های شوروی اشتباه کرد، اما شما که همین جمهوری‌های ملی را در چارچوب فدراسیون روسیه حفظ می‌کنید، درست می‌گوئید! چه منطق شگفت‌انگیزی!

در ادامه، در اینجا ما یکی از این بمب‌گذاران تروریست، آناتولی ساجاک را به وضوح می‌بینیم نه لنین، نه ستالین، نه هیچ کس دیگر و نه حتی خروشچف و برژنف را. این ساجاک، یکی از نزدیکترین یاران یلتسین و وکیل بود. رفیق ساجاک، نه فقط یک وکیل، او یک دکترای علوم و یک استاد فقه بود... چرا شما استاد فقه به رهبری کشور نگفتید معاهده اتحادیه ای که در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۲ توسط نمایندگان تام‌الاختیار امضاء شد، چه بود؟

دوستان، من شما را شگفت‌زده خواهم کرد. معاهده اتحادیه مشتمل بر ۲۶ ماده بود. اگر آن‌ها را با دقت بخوانید، خواهید دید: این همان چیزی است که در قانون اساسی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود و در قانون اساسی فعلی فدراسیون روسیه نیز آمده است. در آنجا فقط از موضوع صلاحیت‌ها و اختیارات مراجع مختلف و تمایز کانون اتحادیه و تابعین فدراسیون سخن می‌رود. فهرستی از کمیساریاهای خلقی با اهمیت فدرال و جمهوری، اختیارات آن‌ها معین شده است. و در پایان در ماده ۲۶ تصریح شده، که هر جمهوری شوروی حق دارد آزادانه از اتحادیه جدا شود. یعنی در واقع اولین قانون اساسی بود، که بعداً در ۶ جولای ۱۹۲۳ با قانون اساسی جدید معروف به قانون اساسی لنینی جایگزین شد و در دومین کنگره اتحاد شوروی در جنوری ۱۹۲۴ تصویب شد. اما این پیمان در مورد تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به یک تکه کاغذ تبدیل شد. این فقط یک سند تاریخی بدون پشتوانه سیاسی بود.

اما ناگهان، در نوزدهمین کنفرانس حزب در سال ۱۹۸۸، گاربچوف، یاکولی‌یف و شرکاء بدون هیچ دلیلی می‌گویند: بیایید یک معاهده اتحاد جدید منعقد کنیم! چه پیمان اتحاد جدید؟ اگر تجدید نظر در مورد اختیارات بین کانون‌های اتحادیه و جمهوری‌ها لازم بود، انجام برخی اصلاحات در قانون اساسی کافی بود تا این مسأله حل شود.

اما این برخورد نشان داد که این روند برنامه‌ریزی شده بود و عملیات توسط برخی افراد، هم در دستگاه حزب و هم در سازمان‌های امنیت دولتی در خارج از کشور آماده شده بود.

و سرانجام، بلشویک‌ها مدام به انجام اوکراینی‌سازی متهم می‌شوند. باز هم دروغ! در این مورد، یادآوری نامه ستالین به لازار کاکانوویچ و دیگر اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست اوکراین کفایت می‌کند. واقعیت این است که در سال ۱۹۲۵، قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اوکراین در مورد اوکراینی‌سازی به تصویب رسید. کارناوال به راه افتاد، هیزم زیادی جمع‌آوری شد. نخست وزیر وقت مجبور به استعفاء شد و ستالین کاکانوویچ را به این امید که با امیدواری به این مردم را قانع سازد، به آنجا فرستاد. اما حتی کاکانوویچ از عهده این کار برنیامد. و سپس ستالین مجبور شد نامه‌ای کوتاه بنویسد. این نامه در محتوای خود، جایگزین کل رساله‌های نظری می‌شود. و حالا دو نقل قول از این نامه که بیش از حد مناسب است.

اول: «ما مخالف اوکراینی‌شدن نیستیم. این یک روند طبیعی و یک فرآیند طولانی است، که با پیوستن جمعیت روستایی اوکراین به صفوف بخش صنعتی به درجه بلوغ می‌رسد». یعنی زمانی که آنچه که گذار به کیفیت بازار نامیده می‌شود، رخ می‌دهد. شما اکنون اوکراینی کردن اجباری توده‌های پرولتری روس‌های دونباس و کریووی روگ را انجام می‌دهید. این اوکراینی‌سازی اجباری شکلی از آزادی ملی نیست، بلکه نوعی ستم ملی است که می‌تواند در میان توده‌های پرولتری روس فقط شوونیسم ضد اوکراینی را تحریک کند.

دوم: «در اثر ضعف کادرهای کمونیست بومی، روشنفکران بومی همیشه اوکراینی‌سازی را زیر شعارهای از هر چیزی روسی دور کن! از هر چیز شوروی دوری کن! از مسکو دوری کن! انجام می‌دهند...» این است ماهیت اوکراینی‌سازی که در آن زمان انجام گرفت و با آن برخورد شد. هنگامی که بعداً در اوایل دوره رهبری برژنف تلاش‌هایی برای انجام همان اوکراینی‌سازی به عمل آمد، آن هم شکست خورد. تصادفی نبود که برژنف را از سمت دبیر اولی کمیته مرکزی حزب کمونیست اوکراین برکنار کردند. زیرا، به قول خود لئونید برژنف، رفیق بر مواضع باگدان خملنیتسکی محکم ایستاده بود. ضمناً، در سال ۱۹۷۰ در دوره پترو شلسنت بود که این شورور، لئونید کراوچوک به دستگاه ایدئولوژیک کمیته مرکزی حزب کمونیست اوکراین راه یافت...

و در نهایت، این دقیقاً همان نوع اوکراینی‌سازی به روش ضدکمونیستی بود که در زمان گاربچوف با برآمد جنبش برای بازسازی «روخ» (حزب مردم اوکراین) اغلب فقط شرکت ملی‌گرایان اتفاق افتاد. از قضا به اتکاء همین «روخ» بود، که کراوچوک به عنوان رئیس شورای عالی اوکراین شوروی انتخاب شد.

در اینجا باز هم یک سؤال برای من پیش می‌آید: «این چه ربطی به لنین و ستالین دارد؟» نیازی به باد در غیغب انداختن نیست.

من این واقعیت‌ها را به دلایل روشن برای شما برشمردم. زیرا، در مناظره و در مبارزه با مخالفانمان، به تعبیر ملایم، از تعبیر صریح «دشمنان خلق» استفاده نخواهم کرد. من به شیوه دیگر می‌گویم: باید همیشه با استدلال و حقایق، بدون بالا بردن دست‌ها برای زدن، بر سر آن‌ها کوبید. زیرا، ترویج ایده‌های سوسیالیسم همیشه زمانی ارزشمند است که با حقایق و استدلال‌های تاریخی پشتیبانی شود. پس بیایید پیروز شویم! متشکریم!

۲۷ آبان- عقرب- ۱۴۰۱

<https://sovross.ru/articles/2342/59041>